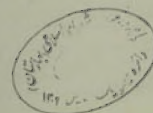




5
10-51

باروسی بند
۶۲-۲۷

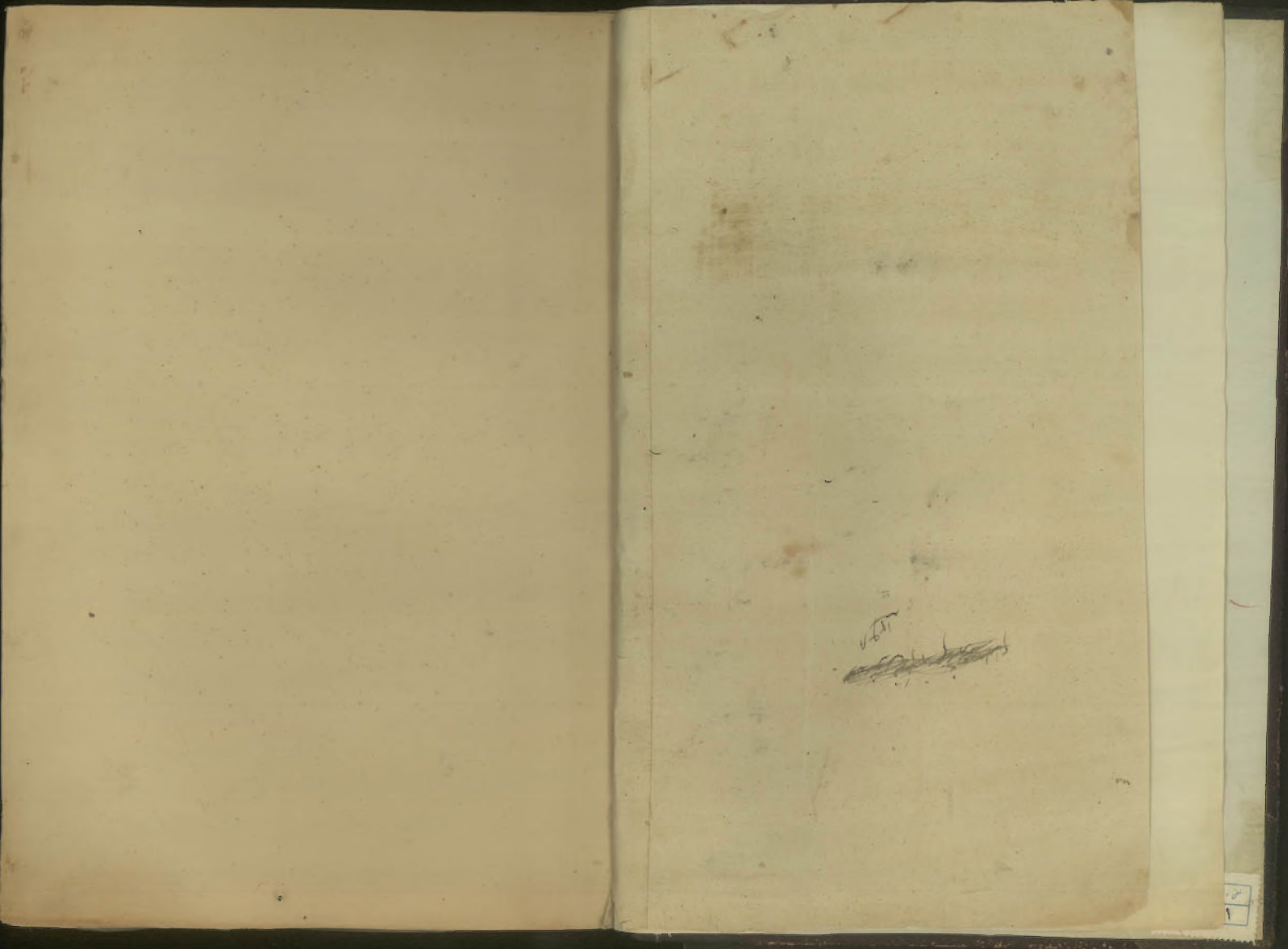
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه المیزان و دلائل الرحمن
مؤلف: محمد بن علی بن محمد بن ابی الطاهر
موضوع: موشوع
شماره ثبت: ۱۰۱
تاریخ ثبت: ۱۳۰۱



زید شک
۱۳۶۲

۴۹ = ۱

24.3
• 9



[illegible]

Y.

بجمل امتحان ساخت برای امتیاز میان صدق ایمان و تصدیق نفاق و تکیه بلبس و
هیچین حکم مکرر میشد تا بابت و خاتم الانبیاء علیه السلام و صفاتی و احوال و شهادت که در
زمان وی منافقان بسیار بودند و رسول از مکه ایشان هرگز ابرین نبود و از بهر نظام اسلام
اعظم ابر عقاب و خبیثه ایشان صلاح نبود تا قوله تعالی وَالْفَاحِشِينَ وَالْمُفْرِقِينَ وَذَعِزَّ الَّذِينَ
يَتُوكَلُّونَ عَلَى اللَّهِ وَابْرَأُوا لِلَّهِ ایشان بصلاب غیبی یا آنها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک بنید
و چون رسول از مدینه و مکه ایشان خائف بود و وی میکفت و توکل علی الله و روزی
میکفت و الله یعمد من اتوا بر و وی میکفت یا آنها النبی حبیب و من اتبع من اتبع
و روزی میکفت ان نظار علیک قال الله هو مؤمنه و یبرر و وصالح المؤمن من یحیی علی الله
و یا اسمع من میکفت تلبسوا و کلموا اکثر اصحاب و کلموا کلموا قال حبیب من اتبعوا
البحر و تلبسوا و کلموا اکثر الیین و کلموا اکثر الیین و کلموا اکثر الیین و کلموا اکثر الیین
کافا قال الله تعالی و لقد کنتما الیین من قبلکم و کلموا اکثر الیین و کلموا اکثر الیین و کلموا اکثر الیین
کردند و باقیات رسول بر مذهب این علمانود نیز که هیچ مسلمی نکوید که رسول حقن بود یا
شافعی بود یا احمدی بود یا مالکی بود پس بر غافل لازم بود ترک مذهبی کردن که رسول بران نبوده
باشد اما بر همان بن کلام ملت علامه است که یا آنها الیین اتوا الله و یا بنی الله و رسول
و ایضا و ما انکم از رسول خذوه و ما هبکم عنه فانتهوا چون ایشان بر مذهب و طریقت رسول
بودند که لا بد که بروی مقدم کرده باشند و حق تعالی گفت آنچه رسول بشما آورد و خبری که بدین آنچه
ابو حنیفه و شافعی و دیگران آوردند و قال انکم سمعتموه و ان الله فاعی و نکف فاتیوا الشافعی
و ابو حنیفه و قال لقد کان کلمه فرسول الله اشرف حسانه و اما الیین انما ان کتختوا الیین و کتختوا
رسول را معوج خوانند و جماع اهل قبل برین کوا و اندیشه تابع نبی خدا شد که رسول شافعی باشد یا مالکی

تقرم وکابی
عینقہ اسوہ
حسنہ
دیگرہ

بجهد منافع انا بپنا انجرب و ما تخرج علينا كلب الا حوب و جمل من اصل شدند و اشر
 از ایشان مانند و علو و لا در رسول و علی علیهم السلام در جهان ظاهر و منقرفی فی الشی
 و القرب و هر روز که برآمدن مرتبه و تضاع بود و کار انطایفه در انحطاط و بکثرت ششصد
 خلفاء بنو امیه و بنو عباس اخلاف انقباهل البیت میکردند و روات از امیکشتند و در دنیا
 احاد پشاهل بیت میسوختند و مع هذا و یا فی الله الا ان یموتوا و یا یضایر یوم النطق
 نور الله یا قوا هیثم از منافقان میخواستند که بدیدم و دهن کفر و نفاق شیخ شرع محمد
 بنشاندنوا و اسند و تا امروز هفتاد و سه مذهب متلاح ایشان و کتب ایشان فاطن
 فقیهین ایشان و حق تعالی جل جلاله ان امر صعب سهل گردانید و دل ایشان متوریکرد
 که منافق و فضایل بکتابها بنویشتند و با سایند بدگران رسانیدند و الفضل اشیاء
 به اعتدالی پس شیعه مدعی امایان شدند بعد از رسول بلا فصل و بیانات کتب و روایات
 ایشان و اقامت انصاف بحجاب هم مدعی ایشان و هم بپشت و زاری ایشان و حق تعالی بخیر در دنیا
 علمای ایشان بگرد بکشد و دلهای ایشان باز داف و روات و دائما بر طایفه امددادی در
 هر شهری و در هر قعه پنا د شاهی بود بری بامیری چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام
 فرمود الله لا یجوز الا یقر قط من حجة الله اقاطا هو مشهور و اوقاف معز و غایب
 و اسامی سلاطین و وزراء و امراء شیعه که ناصربن محمد رسول بود ندرا بام سلف در کتاب
 مثال التواصی مسطور است انکه در دو ماست ناصر و محمد و دو معین سلف الله الطاهر
 حجة الله القاهر بر کشید و فی الملک من کتبا بر کیده هرگز من کتبا منظر لعدول و لا عن
 مدبل و یا الله و ادبایا بر همان محبت البند و امید و امد و ان حافظ بلاد الله ناصر عباد الله
 حب و صبا رسول الله من بعض اعداء و فی الله مشید منازل الاسلام و مؤکد عباد البین و الا هم

بشر

باسط الامن و الا مان ذلک و الله المولی المعظم صاحب الاعظم ملک الملوک العربی الجهم
 بها و الدینا و الدین علاه الاسلام و المسلمین بن المولی الشاحب الاعظم دستور الممالک
 مؤید بنیاد می ممکن بتدبیر باد شاهی غل الله فی الارض سلطان السلاطین شمس الخصال
 عباد الاسلام و المسلمین ملکها و ادام ظلها و زاد عظمها که بقله عدل و ولایت است
 و غایا در کثافت و اکثاف زمین در مسکن خویش مرقه انبال و مرضی الخالد در تحصیل عاشر شریف
 و تهدید بد قهاری و سیاست جناننداری دست انقلاب مفسدان و نادیان و قطاع الطریق
 خاص گردانید و برکت بطع عدل و حسن کفایت و تربیت جناننداری و رعیت پروری بشا
 و فائق امدنای فریدین و اسکندر و کسری و جباران ملوک عالم در دنیا تخت امر و هو اواز
 مهو تان شخص ضعیف القلوب لا یستلشد نضعفا و ظلو مان که بقار با مخالف منافق و هر
 ظلمه ظلم اند و میبایستند مروی بخوای بن بارگاه اعلی درگاه عظمت جهان پناه سلاطین صغیر
 نفعی فان و قصص فرح کاران این تسبیح میگویند که الحمد لله الذی اذ هب عنا الحزن ان ربنا
 لغفور شکور و هر روز یکبار سپهر گردون چهار و از افق مشرق طلوع گردان ببال بچند بد
 دولت بکمال بر میخیزد و نواح سعادت این بزرگ دین و دنیا الشاحب الاعظم این صاحب المکر
 بها و الدینا و الدین زید غده نشر میکنند و اینکرمایا که یزید احد امیر العالمین محمد الله و منه
 که بفرزد و لا و تقی که برین طایفه محقه واجب بود داخل شد و علمد و لا هال البیت علی السلام
 بر اقصای عالم بر کشیدند و بیایان این دولت فرقه نیز بدیده و مروانیه و سمریه و مجتبه ناصبیه
 منکوب و محمد ول شدند صد و الله حیث قال الله تعالی سیهزم الجمع و یوکلون الذبیر اناباد
 چنین باد و این فرقه از بن خالی مبادیج محمد و عیسی الذی انما و الا طهار چون طایع این دولت
 قاهره دید که شعی صنادق و اهتیار اقصای غایت قابض است از بنی سلاطین جهان پناه صالحان

دید

دیده که در این کتاب جمع کند بر وجه مذکور چون ملازمه بازگاه عتبه آن دو نکته الله بوده است
 و بسیاری از علما و طبه علم که در این باره طوائفان مستفید شدند و نضت گرفتند و
 ثواب زیاده یافت و نشان بزرگ میر سید و خواهر سید تاج و محمد در وضع اول این
 کتاب معرفت باری تعالی عز و جل و ذکر و کلام رسول و افعالین و مناقب و فضائل
 و معجزات و ذکر سقیفه و احوال ظلمی که بر خاندان عصمت و طهارت صلوات الله
 علیه و محل شهادت و جوار احادیث مفتر بنا ایشان و ذکر مملکت بنی امیه و کیفیت
 وضع بدعتها در اسلام و اثناء کلام وارد بود و وضع کرد و در باب سقیفه کلمه بود
 مقرران باب الفخار کرد و از این کتاب بیرون کرد و در صدر کتاب جوار فایده و
 مذاهب هر طایفه و در عقب آن کلام نامت باقصی و مزایای غایت رسانید و کلام
 غریبه در انجامند رج کرده بعون الله تعالی و حسن توفیق **باب اول در توحید محمد**
 بدانکه معرفت خدا تعالی واجب است بر برای آنکه شکر و نعم واجب است دفع مضرت
 نفس نیز واجب است پس فنی که کامل غفلت امانی باشد از جوه و قدرت و غیر این
 اگر نعمی باشد از نعم واجب باشد که شکر آن کند و مستحق شود که شکر نکند و اگر نعم
 او باشد واجب باشد که از آن کند و شکر کردن با احتراز کردن بی شناختن نعمه یا مضرت
 باشد پس این معرفت که واجب است حاصل میشود از آنکه بنظر برای آنکه شناختن چیزها یکی
 از چهار چیز بود بعضی ورنه اند یا محض یا محسن یا بنظر اگر شناختن خدا تعالی ضروری بود
 عالمی از آن علایف نکرد ندی اگر خبری بود یا از مادی که شناختن خدای تعالی محض حاصل
 شدی چنانکه معرفت شهرها حاصل میشود اگر حتی بودی لازم آمدی که محض شناختن او و
 جسم یا جوهر یا عرض بود و نسبت پس خدا را از آنکه بنظر کردن در طریق معرفت حق سبحانه و تعالی

فانجیر

واجب بود **فصل دوم** در اثبات ذات و بلائکه هر چه در عقل ابدان سه وجهی است واجب الوجود
 با ممکن الوجود است یا مستحیل الوجود واجب الوجود است که ذات او دائمی بود و غیر ذات وی
 محال بود چون باری عز و جل و ممکن الوجود است که بر وی وجود و عدم و نبود و از هر کلام که
 کند محال از آنکه دنیا بدیون عالم و هر چه در عالم است مستحیل الوجود است که وجود بر وی محال
 بود چون شریک باری تعالی و هر چه ممکن بود ناچار و بزم محتمل باید که بر هیچ مرتج محال است بنا
 که ماضی و روزه می بینیم که ممکن موجود معتمد میشود و ممکن معدوم و محتمل میشود پس اثبات و امر محتمل
 بایست که مرتج نشاید که ممکن الوجود باشد بلکه واجب الوجود بود زیرا که اگر واجب الوجود بود
 او از این مرتج باید و مرتج او از این مرتجین و این تسلل است و اگر کوئیم هر یک از این دو مرتج مرتج
 بلکه بگویند این دو و باشد و در تسلل نزد عقل باطل بود پس مرتج ممکن بودن باطل بود پس
 مرتج واجب الوجود و این سخنانه و تعالی است جل و عز و علا و واجب الوجود یکی
 باشد اگر دو باشد یا سه هچنان بود که در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی میفرماید
 که لو کان فیهم خا لیه الا الله لفسد نامثلا اگر دو باشند و یکی از این حرکت
 جمعی خواهد بود یکی سکون اگر آن جسم بر مزاد هر دو واقع شود لازم آمد که یک
 جسم در حالت واحدیم متحرک باشد و هم ساکن و این محال است یا مزاد هچکدام واقع
 نشود اجتماع تقضین باشد و این محال و اگر مزاد یکی واقع شود دون دیگری پس خدا او
 باشد دیگر دلیل قرآنی که **والله کماله و احد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و قل هو الله**
احد و غیران و حق تعالی قادر است که اگر قادر نبود موجب بود و اگر موجب بود از قدرت
خدای تعالی فدیعی عالم لازم آمد با از محض عالم محض خدا لازم آمد و قدری عالم و محض
خدا هر که باطل است پس موجب بودن نیز باطل بود و عالم است برای آنکه افعال با فایده و

جیر

بسیار فایده از وی صادر میشود و هر که چنین بود عالم بود و حق و موجود است از برای
 انکه درست شد که عالم و قادر است و عالم و قادر نتواند بودن نامی و موجود نباشد و
 قادر است بر همه مقدرات و عالم است بر همه معلومات که اگر چنین نباشد نتوانستن
 و طاعتش از اجسبی احتیاج دارد و احتیاج بر خدا محال است زیرا که احتیاج بچیزی
 آن بود که آن چیز نبود تعجب بر وی و بر صفات وی بدیداید و چون حق تعالی قلیب
 و صفاتش از آن تعجب بر وی و بر صفاتش روا نبود پس محتاج نبود و قدیم است که اگر
 ذیاتی نبود پس از وجود خود معلوم بودی و معدوم هیچ نتواند از وجود عالم
 محدث است از برای انکه اگر ندیده است از عالمی که اگر ذیاتی بودی بر یک حال بودی
 و حق تعالی قدر است و جمیع و یصبر زیرا که قادر بر همه مقدرات نتواند بودن الا که
 موصوف بدین صفات باشد و حق تعالی جسم و جوهر و عرض نبود که اگر بودی احتیاج
 دارد بخلق و احتیاج بر او محال بود بگویند که درست شد که واجب الوجود است اینها ممکن
 الوجود پس جسم و جوهر و عرض بودن محال بود و در محال نبود برای انکه حلول وی در
 آن موضع واجب بود بانه اگر واجب بود محدث باشد جسم باشد و اگر واجب نباشد
 مستغنی باشد مستغنی از چیزی محال بود که حلول کند را و اولی و لذت بر او محال
 برای انکه اینها از انواع اجسامند و خدا تعالی جسم نیست او را هیچ سردیدن محال است
 زیرا که اگر بدنی باشد در مقابل نیست یا نه اگر مقابل است در جهت باشد بانه پس اگر در جهت
 باشد جسم باشد و اگر در جهت نباشد مقابل نباشد پس در جهت معقول نباشد پس بدن
 خدا محال است اگر بگویند که مومن گفت زیارتی نظر الیک و او تعجب می بود اگر در جهت
 که او مرئی نیست این تکلفی گویند اگر چه این گفت اما آن تر آن شهادت اگر گویند که او معصوم بود

چرا سوال باطل کرد گویند که سوال قوم بود بدلیل که در قرآن است که قَدْ سَلُوا
 مُوسَى اَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا اَرَا اِلَهَهُمْ وَانْقَلَبُوا مُنْجِبًا لَمْ يَكُنْ لَكَ حَقٌّ تَرَى اِلَهَهُ
 جَهْرَةً **فصل در عدل** بدانکه حق تعالی عادل است که اگر نبودی ظالم بودی و ظالم
 مستحق ذرات از عقاب و مستحق عذاب است شرعاً و ظالمی صفت نقص است و
 نقصان بر وی محال است بدانکه عدل منزه بودن خدا تعالی است از صفت نقصان
 و بدانکه گفت و بگوید لا تسفاه الحسنى اگر ظالم بود استواء و حسن نباشد و بدانکه
 میفرماید باری الله لا یظلم شیئاً ذرّه و ما الله یبد ظالم الی العباد و قبیح نکند بر او انکه
 قبیح جاهل کند یا محتاج و این بر خدا تعالی محال است بدانکه خدا تعالی حکیم است که
 از الله حکیم عظیم و حکمت اقتضای آن کند که مؤمنان بود و گاه قبیح و طاعت و مصلحت
 حسن است و عیب و نقص قبیح و مؤمن بود طاعت و مصلحت و گاه بود عیب و نقص
 و مفاسد برای انکه این را اجتناب تعالی در دست شد که عالم است و این صفات حق
 تعالی را ذاتی بود و الا لازم شود که پیش از حدوث این صفات عاجز و جاهل بوده
 باشد پس غیر از ایجاد توانشی کردن و نه صفات را و صفات حق تعالی نقص ذات وی
 باشد که اگر زایل بود قدیم بود یا محدث قدیم نیست از برای انکه قدیم محتاج نبود و صفت
 محتاج بود به موصوف و محدث هم شاید زیرا که پیش از حدوث این صفات عاجز و جاهل
 بوده باشد و گفته شد که عجز و جهل بر او محال است و کلام حق تعالی محدث است برای
 انکه او مرکب است از حرف مثالیته که سابق بر معدوم میشود بوجود لاحق و قدیم معدوم
 شود و مسبوق ببقیه نباشد پس سابق و لاحق هر دو محدث باشند بدانکه حق تعالی چه
 فرماید یا ایها المومنین ربّهم محدث **فصل** بدانکه هر فعلی که از نیت صادر میشود گذشته از نیت

بنده است نه خدا یعنی زنی را که کند فعل حسن مستحق مدح شود و بفعل قبیح مستحق
ذم شود و این برخلاف تعالی محال است زیرا که قبیح جاهل کند یا محتاج چنانکه گفته شد اگر
گویند که فعل خداست زیرا که بقدر توان حاصل میشود اما بر او هیچ لازم نشود بلکه برینده لازم
شود که ببینیم که در عقل شمع است از حکمت و که قوی گناه کند و ضعیف مستحق ذم و عقاب
شود **خاتمه** اگر کسی فعل بد نمود یا با خدا مخالفت کند مذهب شیطان بعین رجب دارد و اگر
آنکه اول کسی که گناه خود را با خدا مخالفت کرد و بلیس بود اینجا که گفت رب یمنا اغوی قبی و اگر کسی
در منزله قیاس کند مذهب آن لعین را در زیر کاذب که یک قیاس کرد شیطان و اینجا
که گفت انا خیر منی و خلقه منی نار و خلقه منی غییر هر که چنین مذهب آورد شریک با
باشطان در لعنت و عقوبت و شیطان که ملعون شد بدین و سخن بود نه نزدیک یک سجده
باب دوم در نبوة بدانکه لطف آن بود که بپایان بطاعت نزدیک شوند
و از معصیت دور شوند و لطف کردن بر خدا واجب است زیرا که او مبدء طاعت است ازین
پس و فیک او دانند که بنده اختیار طاعت نخواهد کرد یا بطاعت نزدیک نخواهد بود و الا
یا فعل لطف پس اگر او لطف نخواهد کرد تقصیر غرض او را بدو این از نقصانی باشد و
نقصان بر خدا یعنی محال است پس چون معلوم شد که لطف کردن بر خدا یعنی محال است
واجب باشد که پیغمبری بفرستد تا بندگان را از معصیت همی که با طاعت نزدیک کنند
پیغمبر باید که معصوم باشد از گناه صغیره و کبیره پیش از نبوة و بعد از نبوة بعد با نفسیان
برای آنکه اگر این چنین نبود عقل نافر باشد از متابعت او و آنکه حق تعالی واجب کرد اند
متابع کسی که عقل از متابعت او نافر نیاید و از حکمت و رتبا باشد پس واجب باشد که
معصوم باشد پس بدانکه پیغمبر یا محقر صطفی است زیرا که دعوی پیغمبری کرد و محقر بود

وی ظاهر شد موافق دعوی و بر عقیده عوی و هر که چنین کند رسول خدا بود **فصل**
در فضایل رسول اکرم و اخبار و ائمه که چون حق تعالی خواست که محمد را بیا فرستد
جبرئیل را فرمود که تا قیضه خاک اسفید که فلک بها نوروزین است بیاورد جبرئیل با مثلث که
صفیح اعلا فرو دادند و قیضه رسول از موضع قمر وی برگرفت و آنرا و آنرا خاک پاک و سفید بود
آنرا باب تنبیه بر شرف و انزادری کرد سفیدان کرد و آنرا را با شرف فرو برد و در آنجا
بگردانید و در زمینها و در پاهای ملک که حکمت را و فضل او را بشناسند پیش از آنکه
آمد ایشانند چون حق تعالی ادعی را بیا فرمود و محمد را در پیشانی او ایجا کرد آدم از
خطوط پیشانی خود همه می شنید گفت خدا با این جبهت که این تسبیح خاتم النبیا
و سید مرسل است از فرزندان نوح که دارا و ابراهیم و یساک بعد نوح را گرفته که بنفهم از آنجا
صلبهای پاک و از حاکمان و امروطن را دم گفت ای یساک بعد نوح را گرفته که بنفهم از آنجا
و سنو را از زمان و مردان بعد از آن نوح را در جبین آدم بدندی همچون افتاب زد
آن افلاک با شتاب و ثواب یکی شد و هرگاه خواستی که با خدا نزدیک گردی و بگو
خوش بکار داشته و خوانی چنین میگرد و کفشی ای خواند و آنکه دارا که نود باشد که این
نور که بود بعد در صلیب من نهادند نقل کند بر جم ذیشان بدین صفت میبودند تا و فیک
ایشان را بشارت دادند پیش پدیدانیا آدم و نوح و ابراهیم از بهشت روانه کردند و در آنجا
پوشانیدند و جمع شدند تا نوز و خوانه شده پیش پیران نور در پیشانی خوانا زد
پیشانی آدم نبود آدم خزه شد و ملائکه هر روز با او و تحیت خواندند از ناری تعالی و
لب تنبیه آوردند و خواند پیش از آن بهر وضع و بجه بنهادی ذکر و انشی که شست که افرد
بود بوجود آمد گرامت نور محمد را چون شیت بوجود آمد نور محمد در میان هر دو و بر وی ایست

2

[illegible]

[illegible]

三

[illegible]

فمن قولا على اياها
التي هي على اذناك
التي هي قولا على اياها

2

[illegible]

60

[illegible]

[illegible][illegible]

ہوئی

[illegible]

[illegible][illegible]

524

[illegible]

33

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

2

1902

[illegible]

[illegible][illegible]

پیار

[illegible][illegible]

4

المسجد

المسجد

1875

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

4

[illegible]

یا قیوم یا ذر السعید

[illegible]

10

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

2

[illegible]

1871

[illegible]

v

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

2

[illegible]

24

[illegible]

1875

[illegible]

میں

1895

10

[illegible]

2

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

کتاب در این روز پس از آنکه در جمعه و روز عید و روز ولادت و روز وفات و روز...

بیت را که در روز عید و روز ولادت و روز وفات و روز عید و روز ولادت و روز...

که از آن روز و از آن روز و از آن روز و از آن روز و از آن روز و از آن روز...

و بعد از آنکه در روز عید و روز ولادت و روز وفات و روز عید و روز ولادت و روز...

و بعد از آنکه...

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۸

...

...

[illegible]

1871

19

4

[illegible]

و کرمه و کرمه و کرمه
و کرمه و کرمه و کرمه
و کرمه و کرمه و کرمه
و کرمه و کرمه و کرمه

1929

برای

2

2.

[illegible][illegible]

3

[illegible]

[illegible]

4

[illegible]

مجلس ششمین در ۱۳۰۲

[illegible][illegible]

وایم

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

بمقام

[illegible]

والمستأنس الذي كان في الجبل من بعد موت نوح
ما ثبت حيا على ما في حق الله إلا حديثه بالقرآن الكريم
الآن وقد ثبت من بعد ما فهمه ما بين أن يكون من بين من
فولاه الله الفاضل من الشريعة ناصر الشريعة حتى الإسلام عباد طي من جنته من بين طي
الطريق المهدي ذلك ما ثبت من ما قبله من أن كان له ما ثبت حديثه من ورثته ما
أن شرا من هي من صفا في ما عظيم ما شق من ذلك ما كان من ما ورثه من ما شق من طي

15

[illegible]

توانست که که غایب نگذاشته باشد دستار استیضاح از روی حق و حقیقت و بدین مرام نورانی
ام سلام داد و دهی بود که در زمان احوال پیغمبر کشتن سوزن بود و در حلال اهلان
یافتند و عاقبت از کشتن سوزن که در آن وقت بود و چهار هزار کشت تا در وی سوزن
شارت بفرمود که میان بابک غازی و هزار کشت تا شش هزار کشت چون در جمیع هزار کشت
و بیرون آمد و برین دکان بخت نمود و خواب رسول او علی را علیه السلام دیدم و ختم و تالاف و تالافت
ببین بر دست راست رسول و حسین بر دست چپ رسول و حسین نقایب میگرد تا که آیت
بر او علی حسین باد و بر حسین بگفت که این روز که کنده یزد که آیت است آید و حسین گفت
اجابت میفرماید و آن شخص که هر روز از نمانی از زمین بگردد هزار کشت میان بابک غازی و کشت
و در روز آگشته چهار هزار کشت میان بابک غازی و قامت نماند که بود رسول بر داشت و برین آید
گفت **فَاللّٰهُ عَلَیْکُمْ لَئِنْ لَمْ تُکَفِّرُوا عَنْ ذُنُوبِکُمْ یَوْمَئِذٍ یَعْلَمَ غُیُوبُ قُلُوبِکُمْ وَ یَخْبِرُ رُءُوسَکُمْ** و آن را
و کندی میزد و کشت غایب تا آنکه برین میزد و در شام از خواب و سر و روی من حسرت خود را
بصورتی بجا که در روی که در آن وقت احدی را بجا میزد و در شام حسرت خود را بجا میزد
او بجا میزد و در شام حسرت خود را بجا میزد و در شام حسرت خود را بجا میزد
بیاورد و از این علم خود میبرد و چون گفت که در خیر است که گفت که در شام حسرت خود را بجا میزد
تذیب و در بابک میآورد و در خیر است که گفت که در شام حسرت خود را بجا میزد
و وصیت کرد که هر آن که از من فارغ شود یا از کشتن یا از برود و بر شام حسرت خود را بجا میزد
که از ترس و خلاق و استقبال از آن کشت برین شادی کرده و در شام حسرت خود را بجا میزد
من به جامع خود و کتاب از علم شریف خود که که گفت که در شام حسرت خود را بجا میزد
و چشم حسرت خود را بجا میزد که که گفت که در شام حسرت خود را بجا میزد

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

23

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

بعد ان وزجلم ان امين جرحه ترك مفاجاة اما على السلام من كلامه وى بعد من دون كلام
 كفت سيان تو ان سخن اوصل من بعد وجرى مفاجاة قد ورس سوكا من غير من كلامه انو
 شغفم بعد ان ترك البول اضرة بن منى خلافة من سخن جهم وقل الجهم ويا سبته ويا سبته
 امام كفت انه احسن هذا جازا من سخن او وخلص من حديث رسول الله صلى الله على وآله وسلم
باب المستفيد كودقار مدنيه حج كرفه قدق الا بالنا من العباد بن ويا سبته من كلامه
 ترش وشر بن كرفه و من ك حيدم مدني سخن او كان وديدم ويا سبته ك وجمع مدني سخن او
 سكي سخن او ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 اصوات مثل سخن او ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 حون اما من رس كفت يا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 پامر بالنا دام ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 وشر او كرفه ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 البنا ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 خامر كرفه ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 سخن او كرفه ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 لا اله الا الله سخن او كرفه ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
و در ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 صادق على السلام ان قطع المذكور ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته
 بن على بن الحسين ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته ويا سبته

از بیای و چنانکه بگردانید و در کوفه انداخته و پیشانی از گزشت بجز در پیش شده
و سابقا اما که از گزشت قیام داشت در خان من در کوفه نهادم و بدو دست داد و بدو
فکری بود ساعتی صبر کرد و گفت ای برادر من چه که عبادت جودت و انصاف است بدو
بگردانم و از غیبت و ملاقات از دست و پا میخورد و در امداد من و اولاد من و بیای
و چون وضو کردی بخواب و در امدادی و برادر تو را می بیند از غیبت رسیدن و در امدادی
اکت اندرون من اناخت **الشیام** من بیکه و شب اندوز هزار مرتکب باز کردی و من را از حق
خلال شد بدو روی حسن بصری بگفت که از الجب من حاکم کف و انا العجب من حاکم
کف من انا بگفت انا اقول لعل العجب من حاکم کف من انا العجب من حاکم کف من انا
من سحر جهاد **طاووس هانی** که در روز امام از طواف کاه باقم که طواف کرد
انچه خواست باز کرد و در سجده گفت و من استماع فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم
فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم
فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم فیکرم
اتفاق که امام و بنو العباس و اهل الاسلام جاریه بودند بر دست و پایی بخت
بر بنو از دست و پایی خط کرد و بر روی امام آمد و دست امام بستر عقبه بدو
نگهست جان یکست قال الله تعالی و الیک الخاقین فیضا امام که گفت عیظ غایبه
گفت و اما بنی عباس امام گفت عفو عنک جاریه است و اما بنی العباس امام
گفت اذنتی فانت حرة و بنو العباس تعالی
و برادر تو و فرزند تو اهل اوقاف السلام من امام عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب
و ابی الحسن بن علی و عمر از نام ولد و عبدالله و حسن و حسین از نام ولد و محمد و صفر و عبد
و سلیمان از نام ولد و علی و یاسر و ادریس و جعفر از نام ولد و محمد و صفر از نام ولد
و فاطمه و علی و نام کرم

۲۵۱

[illegible]

گفت

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

مكتوبه

[illegible]

三

[illegible]

و بعد از آن فرمود که این کتاب را در میان شما پخش کنید و هر کس که آن را بخواند و عمل کند...

در این...

و بعد از آن فرمود که این کتاب را در میان شما پخش کنید و هر کس که آن را بخواند و عمل کند...

و بعد از آن فرمود که این کتاب را در میان شما پخش کنید و هر کس که آن را بخواند و عمل کند...

و بعد از آن فرمود که این کتاب را در میان شما پخش کنید و هر کس که آن را بخواند و عمل کند...

کتاب این دعوی استیفا ای می است و الخطا مرئی می که از درجه نبوت زیرا که غایب موسی
 در آن فعل جایز بود یا نبود اگر جایز بود شاید که موسی از این شبهه دار اینجا نیز که غایب یا کند
 از ادای المقدس است و اگر غایب که موسی کرد در اینجا اگر در دست نبود باید که موسی حلال را از
 حرام نداند و نشاند باشد و این قول را بکفر کند و این فرمود دعوی که از این ای خود بیرون
 کن نه پس زانلود که موسی اهل و عیال خود را در دست استیفا بگایف حقیقتا می به نعل عیال و اقصاد
 از اهل و عیال خود یعنی دل خویش را خلاص کن بخت ما و محبت ما سواء ما از خود دور کن
 بر سیده که ویران که همی و من این حرف را امام گفت اینها مافقه و عادات
 بود که درین اسناد عاقبت آحاد انجمن است که در ندی یعنی محمد و علی و فاطمه
 و حسن و حسین ذکر تا این عادات نبیا سلف انجمن ایشان که و می گفت انجمن چه
 سبب است که من چون نام محمد علی و فاطمه و حسن و حسین را نام ببرم در کبریا و قدر و چون
 نام و اندوه بر من غالب کرد در حق تعالی احوال مظلومیت و فدا می باز گویی یا نبی و
 که همی گفت کاف که بل است فاهلا که عترت است یا این بیامست که فاهلا این
 باشد بن عیش حسین است صادق صبری است بران بلیت ذکر تا انجمن ای
 بوی انجمن و افتش از خلق مفارقت کرد و در صبی و شد و سه روز که می و نوحه می کرد
 و یا که می گفت و یا خود عا که در کمال ما از این فرزند می گرامت کن که خال وی نیز
 به ثابت بحال حسین باشد همی نبود پیش از وی اول این نامها بدیشان بود خاص
 و حمل بجای بشماره بود سید گوید که چرا انشا بکرامت اختیار و امانت کند تا می گفت
 اختیار و امانت امانت صالح با فاسق گفت هر کسی صلاح کار خویش را ندهر کسی صلاح کار
 نداشتند و اند که خاطر وی چیست هر عاقل بعقل خویش و صلاح دیده خویش بصیرت باشد

از دیگر می و موسی به جبریه نبوت و با درجه اصطفا و مکالمه با حق تعالی و نزول می
 از لشکر خویش قریب هفتاد مرد را اختیار کرد و اختیار موسی قوه سبعین رجلا بدیشان
 الی قوله حتی کرمی الله جهنم و اختیار موسی ضرر و ناصح و اودع بوده باشد و موسی عیال
 هم برین کدنه و وسط از هفتاد تن را در نظر موسی از بهترین لشکر بود ند و مؤمنان و ف
 باخوف منافق شدند تا حق تعالی صاعقه بدیشان فرستاد و ایشان را برون
 قاتل الله الصاعقه بطریق هم و باخر کوسا به برست شد ند چنانکه مختار
 مثل موسی چنان بوده باشد خانی که اختیار خلق با این خطا بکند باید
 و بروی چه و خوف و چه اعتقاد یا شد پس باید که خفتانی
 اختیار کند که ظاهر و باطن بدکانر اشناست
 که والله یعلمه المستکبر المصلح و انجمن
 که فرمود ما کان همراة الی
 والحمد لله رب العالمین
 حرره العبد المذنب
 ابن محمد کاکج
 الله
 المود
 شد



نه غایب از دل
 من و نوحه
 خاطر کرد
 و چون نام

